

روایت‌هایی درباره‌گرایش برخی بانوان شهر
به جراحی‌های زیبایی

می‌خواهم

دیده

شوم...

شهر

شهربانو

شهر

۶ تیر ۱۴۰۶

۲۷ دی ۱۴۴۳ شماره ۳۶۹۹

(۴)



لیلا جان قربان

اگر اهل این کارها نباشی، پیدا کردن جایی که از نظر خودت ایرادی داشته باشد و بخواهی آن را درست کنی و با تیغ جراحی سروسامان بدهی، خیلی سخت است به‌ویژه اگر در کنار این موضوع، از هر گونه عملی هم ترس و واهمه داشته باشی، اما مجبورم! در خودم کمی جست‌وجو می‌کنم. به کمک گوگل، سایت چند کلینیک و پزشک زیبایی را پیدا می‌کنم. بعضی‌ها حتی فیلم عمل‌ها را گذاشته‌اند تا ترس مخاطبی مثل من بریزد، اما بعید می‌دانم فایده‌ای داشته باشد. گوشه‌ای را برمی‌دارم. به کلینیکی زنگ می‌زنم. خانم منشی می‌گوید باید برای معاینه وقت بگیرم. وقت را برای یک ماه دیگر می‌دهد. چانه می‌زنم که دیر است و عجله دارم و دماغ عملی را باید به عروسی برسانم که راضی می‌شود و برای یک هفته بعد برایم وقت می‌گذارد اما این رضایت او به کارم نمی‌آید و از وقت گزارش می‌گذرد.

دوباره جست‌وجو می‌کنم و این بار به کلینیک دیگری زنگ می‌زنم. اسم کلینیک‌ها را نمی‌نویسم چون اجازه آن را ندارم. خانم منشی می‌گوید برای معاینه سریع وقت می‌دهند ولی برای عمل حالا حالاها باید در نوبت باشم. قبول می‌کنم و برای ساعت ۴ عصر راهی کلینیک در یکی از خیابان‌های گران شهر می‌شوم.

اگر با لباسی ساده و کم‌قیمت اینجا بیایی، به کل از زندگی ناامید می‌شوی. همه چیز باید مارک باشد! نه اینکه من مارک پوشیده باشم ولی کمی حواسم را جمع کرده‌ام که یک وقت تابلو نباشم.

تخمین سن زنانی که اینجا نشسته‌اند واقعا سخت است. بعضی از چهره‌ها به اندازه‌ای دست‌کاری شده‌اند که نمی‌شود حدسی زد. بعضی هم که زیر یک کیلو باند هستند اصلا چیزی پیدا نیست! نمی‌دانم الان واقعا این خانم‌ها زیبا شده‌اند یا در مراحل زیبا شدن هستند ولی آنچه اکنون هستند واقعا چنگی به دل نمی‌زند.

خانمی که کنار دستم نشسته مثل من برای معاینه آمده است. می‌پرسد: شما هم برای معاینه آمده‌ای؟ می‌گویم: بله، ولی واقعا مطمئن نیستم به اینکه عمل کنم. راستش، خیلی هم می‌ترسم.

خنده‌ای بلند می‌کند و می‌گوید: خب، عمل نکن! نگاهی به هم می‌اندازیم و هردو سکوت می‌کنیم. حواسم را به اطراف مثلاً پرت می‌کنم. خانمی که روبه‌رویم نشسته است جوری که همه متوجه شوند به خانم منشی می‌گوید: پف این دماغ بعد یک سال هنوز نخوابیده‌ها! منشی نگاهی می‌کند و می‌گوید: با آقای دکتر صحبت کنید! روی مانیتور سالن انتظار، عکس‌های قبل و بعد از عمل مدام رفت‌وآمد می‌کند. بعد از عمل‌ها واقعا قشنگ هستند ولی تغییر آن‌ها فقط عمل نیست. محو تصاویر هستیم که دختری جوان در را باز می‌کند و داخل می‌آید. وقت عمل دارد اما پدرش رضایت نداده است. به صورتش که نگاه می‌کنم هیچ ایرادی نمی‌بینم ولی او اصرار دارد بدون اجازه عمل را انجام دهد. ظاهراً به کسی قولی داده است!

خانمی که کنارم نشسته بود زودتر از من نوبتش می‌شود. قبل از رفتن، سر خم می‌کند و دم گوشم می‌گوید: من که مجبورم عمل کنم چون خور و پوف می‌کنم و مشکل دارم ولی دماغ تو واقعا مشکلی ندارد. الکی خودت رو دم تیغ نده! بعد از آن خنده بلند، توقع چنین نصیحتی را از او نداشتم. منتظر نوبت ویزیت نمی‌مانم. از کلینیک بیرون می‌آیم. از خودم می‌پرسم واقعا چند درصد از زنانی که عمل می‌کنند نگاه خانم کناری را دارند.